

در پی نهایت

برگرفته از سلسله سخنرانی‌های حضرت آیت الله مصباح یزدی



چه کنیم تا مردم خشوع پیدا کنند؟

را نداشتند، آن چنان حالت انبساط پیدا می‌کنند که اشک شوق می‌ریزند.

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) عصر روز عرفه در مقابل خدا ایستاده بود و زار زار گریه می‌کرد. راوی می‌گوید: «دیدم [اشک] از چشمان حضرت کانه باران می‌بارد.» وقتی نعمت‌های خدا را شماره می‌کرد و از مژده چشم گرفته، تا پیچیدگی‌های لاله گوش، دندان‌ها، قلب، کبد و سایر اعضا را یکی یکی به یاد می‌آورد، حالت انکسار، انعطاف و خشوع برای حضرت پیدا می‌شود.

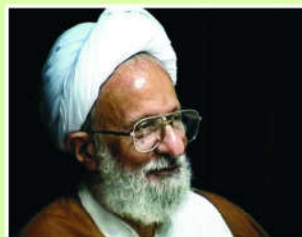
در یکی از مناجات‌ها هست که حضرت می‌فرماید: «از بزرگترین نعمت‌هایی که به من دادی، این است که من می‌توانم تو را یاد کنم» اجازه دادی که اصلاً من با تو حرف بزنم. اصلاً ما چه حق داشتیم در مقابل خدای بزرگ بایستیم و با او حرف بزنیم؟ اگر بگویم ساکت باش، چه کسی دیگر جرأت می‌کند حرف بزند. این بزرگترین نعمت خداست که اجازه داده است، ما از او یاد کنیم. با او سخن بگویم و از او چیزی بخواهیم. نه تنها اجازه داده است، بلکه ما را به این کار دعوت کرده است. وقتی این را تصور کنیم، یک حالت انکساری در ما ایجاد می‌شود.

همه نعمت‌های خدا همین‌طور است. شما وقتی میهمان می‌شوید، همین که صاحب خانه می‌آید و با احترام و لبخند، به شما خوش آمد می‌گوید و به شما یک تعارف مخصوصی می‌کند، از همه پذیرایی که برای شما انجام داده، ارزشش بیشتر است. این لطف خداست که به ما امامی داده است، تا به ما یاد دهد که چگونه مناجات کنیم.

بهترین راه پیدا کردن محبت معبود، همان راهی است که خدا به انبیا یاد داده است.

در حدیث قدسی آمده است که خدای متعال به حضرت موسی (علیه السلام) وحی فرمود: «یا موسی حُبِّنی الی خلقی» (کاری کن که بندگان من، مرا دوست بدارند، من را پیش مردم محبوب کن). عرض کرد: «خدایا چه کار کنم که بندگان تو را دوست بدارند؟» خداوند متعال فرمودند: «نعمت‌های مرا به آن‌ها یادآوری کن.» فطرت انسان طوری است که وقتی توجه کند کسی به او نعمتی داده است، به طور طبیعی دوستش می‌دارد. این راه ساده‌ای است که برای ما مناسب است. وقتی به خاطر آوریم جایی آبرویمان در خطر بود و کسی از ما حمایت نمی‌کرد، خدا آبرویمان را خرید، یا چیزی که اصلاً انتظارش را نداشتیم، خداوند به ما مرحمت فرمود، حالت انکساری برای انسان پیش می‌آید که اشک شوق می‌ریزد. این هم یک نوع خشوع است. دل شکستگی فقط این نیست که انسان به عذاب و گرفتاری توجه داشته باشد؛ در حال شوق هم می‌توان خاشع بود.

خداوند متعال می‌فرماید: «نزدیک‌ترین مردم به مؤمنین، گروهی از مسیحیان هستند که اهل استکبار و خود بزرگبینی نیستند و حالشان طوری است که وقتی می‌شنوند، آیه‌ای از طرف خداوند بر تو نازل شده است، آن را باور می‌کنند و بی‌اختیار از چشمانشان اشک سرازیر می‌شود.» (اذا سمعوا ما انزل الیک تری اعینهم نقیض من الدمع مما عرفوا من الحق) از شوق اینکه حق را شناختند و سخن حق را شنیدند، در حالی که انتظارش



زمینه‌های مناسب برای خشوع

چند چیز ممکن است برای آمادگی دل انسان، نرم شدن قلب و حالت خشوع او مؤثر باشد.

راه اول، توجه به عظمت الهی و حقارت انسان است. راه دوم، توجه به قداست و جلال الهی در مقابل عیوب، پستی و پلیدی انسان است. این دو خیلی شبیه یکدیگرند، ولی تفاوت میان آن‌ها چیزی شبیه تفاوت میان «کمیت» و «کیفیت» است. ما در راه اول، ابتدا عظمت خدا را بیشتر از مقوله «کمیت» نگاه می‌کنیم و تا حدی به آن پی می‌بریم، ولی راه دوم، توجه به زشتی و پلیدی انسان در مقابل قداست و طهارت ذات الهی است که یک مقوله کیفی است. با توجه به عظمت الهی، یک حالت حقارت و کوچکی و با توجه به جلال الهی، یک حالت شرمندگی و حیا در انسان پیدا می‌شود. راه سوم، توجه به گناهان انسان در مقابل نعمت‌های بزرگ خداست.

راه چهارم، توجه به «صفات جمالیه الهی» است که اقتضا می‌کند انسان در مقابل آن‌ها سپاس‌گزاری نماید و به رحمت الهی امیدوار باشد. هر قدر محبت انسان نسبت به خدای متعال بیشتر باشد - که معمولاً محبت از توجه به صفات جمالیه پیدا می‌شود - انسان خدا را بیشتر دوست می‌دارد.

پیدایش حالت «خشوع» به این بستگی دارد که انسان چقدر شوق لقای الهی دارد و «شوق»، تابع «محبتی» است که انسان نسبت به خدا احساس می‌کند و «محبت» تابع «معرفتی» است که انسان درباره «صفات جمالیه» خداوند دارد. هر قدر، انسان صفات خوب و زیبای الهی را بیشتر بشناسد بیشتر او را دوست خواهد داشت.

وقتی انسان کسی را دوست دارد، ولی او را نمی‌بیند، نگران است. مخصوصاً اگر بداند محبوبش او را می‌بیند و او نمی‌تواند محبوب خود را ببیند. این مضمون در دعای ندبه، نسبت به وجود مقدس ولی عصر - ارواحنا فداه - مطرح شده است: «عزیز عَلَیَّ ان اری الخلق و لا تری» (خیلی بر من سخت است که مردم را ببینم، اما تو را نبینم). «عزیز عَلَیَّ ان اری الخلق و لا تری و لا اسمع لک حسیساً و لا نجوی» (خیلی بر من سخت است که نه تو را ببینم و نه صدایت را بشنوم).

این نکته را برای این عرض کردم که مجسم شود چطور می‌شود که انسان دنبال محبوب خود می‌گردد. وقتی توجه پیدا می‌کند و گرفتار امور دنیا نیست، می‌فهمد که او چقدر دوست داشتنی است و این حالت شاعرانه برایش پیش می‌آید که می‌گوید: «چشمی که تو را نمی‌بیند کور باد، ای کاش حال که تو را نمی‌بینم، دیگران را هم نمی‌دیدم.» اگر وجود ائمه (علیهم السلام) این قدر دوست‌داشتنی هستند و جا دارد انسان جانش را فدای آن‌ها کند، خدایی که آن‌ها را آفریده و جمالش بی‌نهایت است، چقدر دوست‌داشتنی است؟